

تاریخ وصول: ۸۵/۹/۷

تاریخ تأیید: ۸۶/۲/۹

خاندان حکومتگر سرداررفیع در هزارجریب و استرآباد

جمشید قائمی*

فرماندهی قریب یک و نیم قرنی این خاندان رو به افول گذاشت.

کلیدواژه: هزارجریب، سردار رفیع، استرآباد.

بی‌تردید اگر در قرون پیشین منطقه هزارجریب به خاندان‌های میرعمادالدین، باوندیان و دیگران تعلق داشت، در دوره قاجار حاکمیت مطلق آن منطقه و بعضاً استرآباد و شاهرود و بسطام در دست خاندان سردار رفیع بود. میراث به‌دست‌آمده نیای این خاندان - صادق سلطان - فرماندهی فوجی از هزارجریب بود که تا مدت‌ها حفظ شده بود و سرداررفیع آخرین فرمانده این خاندان بود که علاوه بر فرماندهی فوج هزارجریب، بارها به حکومت و نایب‌الحکومگی استرآباد و هزارجریب و شاهرود و بسطام رسیده بود.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد شهر ری.

چکیده: خاندان سرداررفیع از خاندان‌های حکومتگر محلی بودند که از آغاز تا پایان عصر قاجار در منطقه هزارجریب و استرآباد، فرماندهی داشته‌اند.

میراثی که نیای این خاندان در ازای جنگ‌هایی که در کنار آقامحمدخان قاجار با زندیه کرده بود، به‌طور مستمر تا پایان این دوره باقی ماند. آنها از این راه صاحب نفوذ شدند و اموال و املاک زیادی به‌هم زدند؛ به‌طوری‌که در دوران مشروطه که معاصر حاکمیت محمدباقرخان سرداررفیع بود، او جزو سه - چهار تنی بود که درخطه مورد نظر، افتدار فراوان یافت و افزونی قدرت و نفوذ او و امثال او، دولت‌های مشروطه را نگران می‌کرد.

با رئیس‌الوزرای وثوق‌الدوله در سال ۱۳۳۶ ق، سیاست قلع و قمع متنفذان محلی و ایجاد دولت مرکزی قدرتمند مورد تعقیب قرار گرفت؛ به همین جهت، سرداررفیع نیز بی‌نصیب از آسیب نماند و بسیاری از اموال و املاک و سلاح‌های فوجش مصادره شد و مانند دیگر سرکردگان، مدتی را هم در حبس تهران گذراند و پس از آن هیچ‌گاه به حاکمیت نرسید و

در جنوب وسعت دارد و همچنین از بلوک «ساور» در مشرق، تا سرخ‌گریه در مغرب» (رایینو، ۱۳۶۵: ۹۷). «یانه‌سر» که خاستگاه خانندان سردار رفیع است بیش از ۷۶۰۰۰ کیلومتر مربع مساحت دارد و مرز شمالی-جنوبی آن ۱۶۷۵ تا ۲۲ کیلومتر و مرز شرقی-غربی آن در حدود ۴۵ کیلومتر است (ریاحی، ۱۳۷۹: ۲۵).

دارای زمستان‌های بسیار سرد و تابستان‌های ملایم و معتدل است. میزان بارندگی آن نسبت به سایر نقاط هزارجریب کمتر است و شغل مردم کشاورزی و گلهداری و مختصر صنایع دستی و محصولات مهم آن جو، گندم، برنج، سیب زمینی، ارزن و مواد دامی است (بابا عسکری، ۱۳۵۰: ۳۲۹).

مرکزیت یافتن «یانه‌سر» و «سرخ‌گریوه» در دهستان‌های «شهریاری» و «هزارجریبی» نشانی از نفوذ خانندان‌های شهریاری و هزارجریبی است که هر دو از اخلاف صادق سلطان به شمار می‌آیند و بناهای مسکونی بازمانده از آنان در «سرخ‌گریوه» و «یانه‌سر» نشانی از اقتدار حاکمیت طولانی‌مدت این دو خانندان بر این مناطق هست که به ساختمان‌های هزارجریبی، طهماسبی و شهریاری معروف‌اند.

فوج هزارجریب

خانندان‌های حکومتگر همیشه افواجی را در اختیار داشته‌اند تا در هنگام ضرورت به کمک دولت بشتابند و در تنبیه مخالفان دولت و یا در نبردهای مرزی بکوشند و در واقع بازوی اجرایی حاکمیت در منطقه بوده‌اند.

با این ضرورت، سه منطقه یخکش، شهریاری و هزارجریب همیشه افواجی داشته‌اند که در منابع قاجاری از آنها با عنوان «افواج ثلاثه هزارجریب» یاد شده‌است.

افواج این منطقه همیشه به کمک دولت رفته‌اند و

او در بازگشت شاه مخلوع به ایران مورد توجه او قرار گرفت و همانند سایر سرداران و متنفذان به اردوی استبداد پیوست اگرچه در این کار توفیقی برای شاه مخلوع حاصل نشد، سردار با یک چرخش سیاسی دوباره خود را به حاکمیت موجود نزدیک کرد و همچنان مورد توجه قرار گرفت و پس از آن هم به حکومت رسید.

در این بررسی، ابتدا ضروری می‌نماید که منطقه هزارجریب معرفی و سپس به حاکمیت این خانندان پرداخته شود. هزارجریب به منطقه‌ای کوهستانی اطلاق می‌شود که در جنوب شهرهای ساری، نکا، بهشهر، گلوگاه، بندرگز و کردکوی، واقع است و از شرق به چمن‌ساور و دامغان، از جنوب به استان سمنان، از مغرب به فیروزکوه و سوادکوه و از شمال به اراضی جلگه‌ای استرآباد و مازندران محدود است. هزارجریب از دو قسمت دودانگه و چهاردانگه تشکیل شده‌است؛ دودانگه در سمت غرب و چهاردانگه در سمت شرق. زمانی که بهشهر در سال ۱۳۳۳ خورشیدی به شهرستان تبدیل شد، بخش هزارجریب دارای سه دهستان شد:

۱. دهستان شهریاری؛ ۲. دهستان یخکش؛ ۳. دهستان

هزارجریبی (بابا عسکری، ۱۳۵۰: ۳۲۸).

دهستان شهریاری از شمال به خط‌الرأس کوه جهان‌مورا، از جنوب به دهستان هزارجریبی، از مشرق به کوهپایه‌های شهرستان گرگان و دامغان و از مغرب به دهستان‌های یخکش و هزارجریبی محدود است. در واقع، دهستان شهریاری، شرقی‌ترین دهستان هزارجریب چهاردانگه است (همان: ۳۲۹).

رایینو می‌نویسد:

چهاردانگه هزارجریب چهار بخش است: یانسر، سرخ‌گریوه، یخکش و سورتیح. و در مورد «یانه‌سر» ادامه می‌دهد: «یانه‌سر از انزان‌کوه در شمال، تا شاه‌کوه

شیخون ساختن جماعت بایبه و کشتن جعفرقلی خان و طهماسب‌قلی خان [هزارجریبی]

جماعت بایبه که از دور و نزدیک تفرس کردند، دو بیست تن مرد کارآزموده از راه خندق بیرون شده و ناگاه صیحه‌زنان یورش افکندند. میرزا عبدالله که هنوز دست‌فروخته خواب نبود، حالی تفنگ خویش بگشود و دو تن از بایبه را به خاک افکند.

ایشان راه بگردانیدند و همه گروه به جانب برج جعفرقلی خان حمله بردند و از گرد راه به درون برج درآمدند. جعفرقلی خان از جای برآمد و دو تن را با گلوله به خاک افکند و دو تن را نیز مردم او کشتند. باین همه، جماعت بایبه بیم نکردند و با شمشیرهای کشیده بر او درآمده چند زخم شمشیر بر وی فرود آوردند. جعفرقلی خان را دیگر مجال مجادله نماند؛ خود را به میان خندق برج درانداخت.

جماعت بایبه از پس او، آهنگ برادرزاده او، طهماسب‌قلی خان کردند و یک نیمه سر او را با تیغ بردند. در این گیرودار اصحاب حاجی محمدعلی (بارفروشی) از فراز دیوار قلعه مانند تگرگ همی گلوله بیاریدند تا مبادا از لشکرگاه کسی به مدد ایشان آید. بالجمله بعد از قتل طهماسب‌قلی خان و جراحت جعفرقلی خان، مردم بایبه از برج بیرون شده، راه قلعه خویش برگرفتند و وقت عبور، جعفرقلی خان را در میان خندق یافتند و او را زخم تبری نیز به پهلو زده، بگذشتند. هنگام گذشتن ایشان، میرزا عبدالله و مردم او از برج خود دو تن دیگر از آن جماعت به زخم گلوله مقتول ساختند. همراهان نعش ایشان را برگرفتند و برفتند. بعد از عبور بایبه، میرزا عبدالله،

برای سرکوب ترکمان‌های منطقه استرآباد آماده بوده‌اند. این افواج بیشتر زیر نظر حاکمان استرآباد انجام وظیفه می‌کردند. اعتمادالسلطنه، افواج ثلاثه هزارجریب را با نمره‌های ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ معرفی می‌کند و می‌نویسد:

فوج نمره ۴۷ تحت نظر نجف‌قلی خان سرتیپ^۱، فوج نمره ۴۸ تحت نظر لطفعلی خان سرهنگ^۲ و فوج نمره ۴۹ تحت نظر محمدخان سرهنگ است (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۳: ۳۶۸). و در دوره‌های بعد، سرپرستی این افواج به فرزندان این افراد واگذار می‌شد (میرزا ابراهیم، ۱۳۵۵: ۱۰۲-۱۰۳).

این افواج در سال ۱۲۲۶ ق جزو نیروهایی بوده‌اند که به دستور عباس میرزا نایب‌السلطنه با روس‌ها جنگیده‌اند. مهدی‌خان بالارستاقی فرماندهی فوج هزارجریب را بر عهده داشت (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۱۳-۲۱۴).

در سال ۱۲۴۳ ق / ۱۸۲۷ م نیز از حضور این فوج به‌همراه افواج گرایلی، اوصانلو، افغان، استرآبادی و ترکمان که ده هزار نفر می‌شدند، در جنگ دوّم ایران و روسیه سخن رفته‌است (هدایت، ۱۳۳۹: ۶۸۰؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۱۵۷۷-۱۵۸۱). در واقعه قیام بایبان مازندران، از جمله افواجی که برای سرکوبی بایبی‌ها اعزام شده بودند فوج هزارجریبی بود.

این فوج به فرماندهی محمدصالح‌خان و سرتیپ جعفرقلی خان بالارستاقی، فرزندان حاج محمدتقی‌خان هزارجریبی، که از افراد بسیار شاخص این خاندان محسوب می‌شد، و نوه حاج محمدتقی‌خان، به نام طهماسب‌قلی خان، بدان منطقه اعزام شده بود که منابع نوشته‌اند از آن میان طهماسب‌قلی خان کشته شد. در حالی که سرتیپ قلی‌خان زخمی شد و سال‌ها پس از آن زندگی کرد و دو فرزند به نام‌های مظفرقلی خان و حیدرقلی خان از خود به یادگار گذاشت. مؤلف ناسخ التواریخ از این واقعه چنین یاد می‌کند:

۱. فرزند سرتیپ جعفرقلی خان بالارستاقی هزارجریب.

۲. فرزند مهدی خان یانه‌سری و پسرعموی جعفرقلی خان سرتیپ و پدر محمدباقرخان سرتیپ.

۱۵۳-۱۵۲، ۲۱۱-۲۱۴). این شخص مدرسه‌ای در محله نعلبندان استرآباد ساخت (رابینو، ۱۳۶۵: ۱۱۹؛ مقصودلو ۱۳۶۲: ۸۲، ۱۰۲، ۶۲۶، ۶۲۷، ۷۵۱ و ذبیحی، ۱۳۵۰: ۴۳).

و کاروان‌سراییی نیز در بازار کهنه استرآباد ساخت که طی یک وقف‌نامه‌ای در سال ۱۲۵۶ ق دودانگ از چهار دانگ اعیان این کاروان‌سرا را وقف محصلین و مدرسه‌ای که خود ساخته بود کرد (مقصودلو، ۱۳۶۲: ۶۶۱، ۸۱؛ معطوفی، ۱۳۷۴: ۳۴۷؛ ستوده، ۱۳۷۸: ۲۱۱-۲۱۴). حاج محمدتقی‌خان همچنین اقدام به ساختن سدّی مهم در منطقه کرده بود^۳ (ستوده، ۱۳۸۰: ۱۰۲).

حاج محمدتقی‌خان چند فرزند به اسامی زیر داشت: محمدصالح‌خان، نظرخان، علی‌خان، نادرقلی‌خان، عباسقلی‌خان، جعفرقلی‌خان، مهدی‌خان که از این میان جعفرقلی‌خان سرتیپ در جنگ با بابیه مازندران در سال ۱۲۶۵ ق زخمی شد.

فرزند جعفرقلی‌خان، نجفقلی‌خان سرتیپ بود که او هم از افراد شاخص این خاندان به شمار می‌رود و منابع از او یاد کرده‌اند و مرکز حکومت او در منطقه سرخ‌گریوه هزارجریب بوده‌است. برخی نوشته‌اند: قریه «سدن sadan» واقع در غرب استرآباد را به جهت خون‌بهای پدرش که در مقاتله با بابیان کشته شده بود به وی دادند (قلعه‌بندی، ۱۳۴۷: ۱۸۸).

اما برخی دیگر یادآور شده‌اند که قریه سدن، اربابی جدّ نجفقلی‌خان سرهنگ هزارجریبی بود (ذبیحی، ۱۳۵۰: ۳۹).

از فرزندان نجفقلی‌خان سرتیپ هم می‌توان از محمدقلی‌خان مصباح‌نظام، عنایت‌الله‌خان مسعود لشکر، هدایت‌الله‌خان و علی‌قلی‌خان مسعودالملک هزارجریبی نام برد که مصباح‌نظام و مسعودالملک، چهره‌های مشهورتری هستند و در مسائل سیاسی اواخر دوره

۳. نام دیگر روستا «ساورک» بوده‌است.

جعفرقلی‌خان را از خندق برآورده، با لشکرگاه برد و خویشاوندان-جراحت او را مرهم کردند و بعد از دو روز او را به جانب ساری کوچ دادند تا در آن جا نیک مداوا کنند. مهدی‌قلی میرزا [حاکم مازندران] چون این بشنید در خشم شد و گفت: چرا بی‌اجازت من او را کوچ دادید و کس بفرستاد تا او را به لشکرگاه مراجعت دادند. از این شدن و آمدن زحمتی و تعبی بدو رسید که هم در آن شب درگذشت (سپهر، ۱۳۷۷: ۷۳-۷۰/۳؛ اعتضادالسلطنه، ۱۳۴۱: ۴۵-۵۵؛ مهجوری، ۱۳۴۵: ۱۷۳/۲-۱۷۶).

از جمله مواردی که از فوج هزارجریب استفاده می‌شد در سرکوبی ترکمانان استرآباد بود. برای نمونه می‌توان از حمله محمدجعفرخان هزارجریبی در دهه اول ماه رمضان سال ۱۲۷۳ ق یاد کرد که با سی نفر سوار و یکصد نفر پیاده، مأمور سرکوب ترکمانان شد که به نقل روزنامه وقایع اتفاقیه (سوم ذی‌القعده ۱۲۷۳: ۶-۷) به شدت آنان را سرکوب کرد. در گزارش رجب (ش ۳۷۱: ص ۶) ۱۲۷۴ همین روزنامه، مشابه این حرکت آمده‌است.

خانندان سردار رفیع

درباره خانندان سردار رفیع و آگاهی‌های به‌دست‌آمده از آنان، به جز اسناد و کتاب‌ها، اطلاعات برخی از معمرین این خاندان نیز کمک شایانی کرد. در بررسی نیای بزرگ این خاندان همه متفق‌القول‌اند که شخصی به نام صادق سلطان بوده‌است. وی شخص شاخص و ممتازی بود که در روزگار کشمکش زند و قاجار به خان قاجار یاری رساند و منطقه هزارجریب و غرب استرآباد تیول او شد. از افراد شاخص دیگر این خاندان حاج محمدتقی‌خان هزارجریبی است که اسنادی از او موجود است (ذبیحی و ستوده، ۱۳۵۴: ۳۵-۲۴، ۶۷-۶۹، ۵۱۳-۵۱۶، ۵۷۶؛ ستوده، ۱۳۷۸: ۱۳۳-۱۳۴،

قاجار ایفای نقش کرده‌اند.

مسعودالملک هزارجریبی مردی دانش‌پرور بود. در دوره استبداد صغیر با مشروطه‌خواهان همکاری داشت و در تحصن مشروطه‌خواهان در استرآباد، در مسجدجامع شهر، خود با دویست چریک مسلح منطقه سدن رستاق به آنان پیوست (مقصودلو، ۱۳۶۲: ۱۰۲/۱).

همچنین در واقعه بازگشت شاه مخلوع (محمدعلی) به ایران، او در برابر سپاه علی‌خان ارشدالدوله در دامغان درایستاد، اما کامیاب نبود و به هزارجریب عقب نشینی کرد (همان: ۲۷۵؛ کشاورز، ۱۳۵۲: ۷۸-۷۹؛ طاهریا، ۱۳۴۷: ۸۳). و ارشدالدوله همچنان پیش رفت.

او در درگیری‌های بین دو فتودال بزرگ مازندران، یعنی اسماعیل‌خان امیر مؤید و لطفعلی‌خان سردار جلیل، به همراه محمدباقرخان سردار رفیع، در کنار سردار جلیل قرار گرفت. این شخص حتی در دوره رضا شاه نفوذ خود را از دست نداد و در دوره‌های هفتم، هشتم، نهم و دهم، به‌عنوان نماینده مردم گرگان به مجلس شورای ملی راه یافت (مهجوری، ۱۳۴۵: ۳۳۷/۲). کتاب‌هایی نیز به نام‌های میش و بره و ارشاد المحصلین دارد.

از دیگر اشخاص صاحب نفوذ و مقتدر این خاندان مهدی‌خان، پسر حاج محمدتقی‌خان هزارجریبی است که مرکز حکومت او «یانه‌سر» هزارجریب بود که به یانه‌سر مهدی‌خانی مشهور شد. منابع نوشته‌اند: او در زمان فتحعلی شاه می‌زیست و در واقعه خودسری محمدزمان‌خان عزالدین‌لوی قاجار- حاکم استرآباد- در سال ۱۲۲۹ق موضوع را به دربار اطلاع داد، اما به آن اهمیتی ندادند تا آن که فتحعلی‌شاه باخبر شد و حاکم متمرّد را به جنگ آورد. *ناسخ التواریخ* نوشت:

او این موضوع را به میرزا محمد شفیع بندپی صدراعظم اطلاع داده بود (سپهر، ۱۳۷۷: ۲۵۴/۱).

در حالی که خود جزو دستگیرشدگانی بود که توسط محمد زمان‌خان در قلعه ماران رامیان در حبس بود. از میان فرزندان متعدد مهدی‌خان، میرزا کاظم‌خان (قائم و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۵۰۳/۳-۱۵۰۴) شاعر چیره‌دستی بود که ناصرالدین‌شاه به جهت اشعار نغزی که در تعزیت حسین‌بن علی (ع) سروده بود، درآمد سه روستا را از منطقه هزارجریب به او اختصاص داد و او را ملقب به طوطی‌خان کرد (همان: قائمی و قائمی، ۱۳۷۸: ۵۲۳-۵۲۴).

از افراد مشهور دیگر این خاندان محمدباقرخان فرزند مهدی‌خان، است که حاکمیت هزارجریب در سال ۱۲۵۲ق از سوی محمدشاه قاجار بدو سپرده شد. سند زیر همان فرمان است:

بسم الله تعالی شأنه العزیز
مهر محمد شاه قاجار^۴

[طغرا با سجع]: الملک لله تعالی، حکم همیون شد که نظر به شهود شایستگی و ظهور قابلیت و شمول التفات و مرحمت شاهانه دربار عالی‌جاه رفیع جایگاه شهامت نبالت اشتباه اخلاص و ارادت آگاه محمدباقرخان هزارجریبی و ظهور خدمتگزاری پرتوی از اشعه انوار تلطفات اقدس ظل‌اللهی، اخترا فروز امال و امانی او شده، خدمت حکومت هزارجریب مهدی‌خانی وی سرکردگی نوکر آنجا را به عهده اهتمام عالی‌جاه مشارالیه مفوض و موکول داشتیم که از روی کمال دقت و صداقت به لوازم خدمات مزبور پرداخته، در نظم امورات رعیت مساعی موفوره به ظهور رساند و در ساختگی نوکر و انجام خدمت مقرر، که اهم مهام و انتظام آن ملزوم خاطر عطوفت ارتسام است، لازمه اقدام و اهتمام معمول دارد.

۴. مهر محمدشاه با سجع: محمدشاه غازی صاحب تاج و نگین آمد شکوه ملک و ملت رونق آئین و دین آمد و در کلاهک دنداندار آن: «الملک لله».

گفته‌اند عمارت یانه‌سر را او ساخت. ساختمان بیرونی آن که قدیمی‌تر است متعلق به عهد مهدی‌خان بود و ساختمان درونی را متعلق به لطفعلی‌خان می‌دانند.

پس از فوت او در سال ۱۳۰۹ق، پانزده روستا و ده قریه در چهاردانگه و پنج روستا در استرآباد به پسرش محمدباقرخان سردار رفیع رسید (فورتسکیو، ۱۳۷۹: ۸۴-۸۵).

از او دو پسر ماند: نخست محمدباقرخان سردار رفیع و دوم حبیب‌الله‌خان سرتیپ که هر دو در دوره مشروطه در حوادث سیاسی منطقه ایفای نقش کردند. حبیب‌الله‌خان سرتیپ در سال ۱۳۰۹ق، بنا به توصیه حاکم مازندران، میرزا عبدالله‌خان یوشی، از سوی ناصرالدین‌شاه درجه سرتیپی گرفت و سرهنگ فوج چهاردانگه هزارجریب شد. سردار رفیع هم که درجه سرتیپی داشت به سرتیپی فوج چهاردانگه هزارجریب رسید (شهریاری، اسناد خانوادگی).

حبیب‌الله‌خان سرهنگ در هنگام بازگشت شاه مخلوع (محمدعلی) به ایران مورد توجه او قرار گرفت و طی نامه‌ای از سوی شاه به رتبه سرتیپی از درجه دوم مفتخر شد و نیز به او لقب «ضرغام‌الملک» اعطا گردید که البته در اردوکشی شاه مخلوع به تهران او را همراهی کند.

محمدباقرخان سردار رفیع هم که نخستین بار در سال ۱۳۰۶ق، هنگامی که هنوز پدرش، لطفعلی‌خان سرتیپ، حیات داشت، از سوی ناصرالدین‌شاه درجه سرتیپی گرفت و سه سال بعد منصب سرتیپی فوج چهاردانگه هزارجریب و حکومت آن بلوک بدو اختصاص یافت. در جمادی‌الثانی ۱۳۱۰ سرتیپ‌دوم و در جمادی‌الاول ۱۳۱۳ سرتیپ‌اول شد. در سال ۱۳۲۴ ق از سوی محمدعلی شاه به سالار اکرم ملقب شد. در سال بازگشت محمدعلی میرزا از روسیه (۱۳۲۹ق) لقب امیر اکرم گرفت. در محرم ۱۳۳۵ق

مقرر آنکه نور چشم ارجمند کامکار اردشیرمیرزا صاحب اختیار مازندران، حسب‌المقرر معمول داشته، حکومت هزارجریب مهدی‌خانی و خدمت سرکردگی نوکر مزبور را از هذه السنه میمونه تخاقوی‌ئیل خیریت دلیل و مابعدها محول به عالی‌جاه مشارالیه دانسته، در نظم امورات او لازمه اتمام معمول دارد.

عالی‌جاهان رفیع‌جایگاه مجددت و نبالت همراهان مقرب‌الخاقان مستوفیان و لشکرنویسان و دیوان همایون اعلی شرح فرمان مبارک را ثبت نموده، در عهده شناسند. تحریراً فی شهر ذی‌الحجه الحرام سنه ۱۲۵۲.

[حاشیه: ۱. مَهر چهارگوشه کلاهک‌دار محمد شاه قاجار با سجع: «السلطان محمد شاه قاجار» و در کلاهک آن «الله...» مقرر آنکه بنا بر ظهور مرحمت و شمول عنایت شاهانه، یک ثوب قبای زرین و یک طاقه شال ابریشم به رسم خلعت از صندوق‌خانه مبارکه به تشریف‌عالی‌جاه مصحوب... عالی‌جاه مقرب‌الحضرت خان قورچی‌باشی عنایت و ایفاد گردید. باید خلعت آفتاب‌طلعت مبارک را زیب بر و دوش خود ساخته، از روی کمال استظهار و امیدواری مشغول خدمتگزاری و جان‌نثاری باشد، در عهده شناسند تحریراً فی التاریخ.

۲. هو به مَهر مبارک برسد.

ظَهر سند: ۲۰ امضا و ۲۰ مَهر با سجع‌های مختلف (شهریاری، اسنادخانوادگی).

این محمدباقرخان فرزندی به نام لطفعلی‌خان سرتیپ داشت که پدر محمدباقرخان سردار رفیع بود. لطفعلی‌خان علاوه بر حکومت هزارجریب و منطقه، از فرماندهان نظامی مشهور بود و در سال ۱۲۷۵ ق از سوی ناصرالدین‌شاه حکم حکومتی منطقه هزارجریب به او اختصاص یافت (همان).

او مالک روستاهای زیادی بود (ذبیحی، ۱۳۵۰: ۳۶) و

در شاهرود و بسطام پایان یافت.

رجب ۱۳۲۹ ق زمانی است که در آن محمدعلی میرزا از راه روسیه به ایران بازگشت تا تاج و تخت از دست رفته را باز ستاند و در واقع، نهال نوپای آزادی در تیررس متوکیان استبداد قرار گرفت و می رفت که از بُن خشکیده شود.

شاه مخلوع که با فتح تهران توسط انقلابیون از کشور اخراج شده بود، از روسیه وارد کمش دفه (تپه-نقره، گمش تپه، گمیشان) شد و سرکردگان محلی را با خود همراه ساخت.

از جمله کسانی که به امید دستیابی دوباره به قدرت، به او پیوستند حبیب الله خان سرهنگ و برادر او، محمدباقرخان سردار رفیع بودند که در اردو کشی او را یاری کردند. پس از آنکه شاه مخلوع وارد استرآباد شد و حاج سید طاهر مجتهد زیر بغلش را گرفت و او را از اسب پیاده کرد، سراسر منطقه با او هم آوا شدند.

موقعیت مشروطه خواهان و مجاهدان متزلزل شد و بسیاری از آنان به سوی کنسولگری روسیه پناه بردند. نظرعلی خان سالار اشرف را حکومت شاهرود و محمدباقرخان سالار اکرم را حکومت استرآباد دادند (مقصودلو، ۱۳۶۲: ۲۷۲/۱).

محمدعلی میرزا حتی از سرداران بجنورد و قوچان نیز یاری خواست و در فرمانی خطاهای گذشته آنان را مورد عفو قرار داد (بشیری، ۱۳۶۹: ۱۱۴۲) و به عبدالله خان سرهنگ، فرزند فتح الله خان شجاع لشکر در منطقه کجور نوشت: عبدالله خان سرهنگ، از قرار معلوم، عده ای از بی سروپاهای تهران به سرکردگی علی خان سرتیپ، معروف به سالار فاتح، برای اخذ اسلحه به سمت یوش حرکت کرده اند. شما با جوانان رشید خواجهوند حرکت کرده و میرزا علی خان را سرکوب نموده، خودش را مقتول یا دستگیر کرده، به

سردار مکرم و در صفر ۱۳۳۵ ق به سردار رفیع ملقب شد. او بارها به حکومت و نایب الحکومگی استرآباد رسید.

سردار رفیع و حکومت منطقه

سردار رفیع نخستین باری که به حکومت رسید، رجب ۱۳۰۹ ق بود که در این سال به جای پدرش، لطفعلی خان سرتیپ، حاکم بلوک هزارجریب شد و به درجه سرتیپی رسید (همان). در سال ۱۳۲۶ ق و پس از به توپ بستن مجلس، حکومت شاهرود و بسطام را به او سپردند. در آن زمان امنیت ولایت استرآباد خالی از اهمیت نبود. برای این منظور، پس از مدت کوتاهی از تهران دستور داده شد محمدباقرخان سالار اکرم و دیگر سرکردگان، خود را به استرآباد برسانند (مقصودلو، ۱۳۶۲: ۶۵/۱). موضوع امنیت استرآباد آن قدر اهمیت داشت که وقتی اسماعیل خان صارم الملک، فرزند ابراهیم خان، سرکرده دودانگه هزارجریب، در رسیدن به استرآباد تأخیر کرد، ملزم به پرداخت ششصد تومان جریمه شد (همان: ۱۶۴).

محمدباقرخان از جمادی الثانی ۱۳۲۷ تا شوال ۱۳۲۷ نایب الحکومه استرآباد در زمان حکومت نصرت الله خان امیر اعظم بود.

در این زمان، او و سرکردگان دیگر جهت جلوگیری از شورش ترکمان ها و تاخت و تازهای آنها از سوی امیر اعظم مأمور شدند نامه های اطمینان بخشی به سران ترکمن مبنی بر مصالحه با آنها بنویسند (همان: ۱۶۴).

در جمادی الثانی ۱۳۲۹ ق بار دیگر حکومت شاهرود و بسطام به محمدباقرخان سالار اکرم سپرده شد.

این حکم به تصویب وزیر داخله، میرزا صادق خان مستشارالدوله، و به دستور احمدشاه قاجار داده شد که البته در رجب همان سال اوضاع منطقه با ورود محمدعلی میرزا دگرگونه شد و حکومت سالار اکرم

دور داشت.

وکیل‌الدوله می‌نویسد: در باب حاکم جدید به عرض رسانیده بود ضیاءالدوله به حکومت استرآباد تصویب شده‌است. از تهران محرمانه به سرکرده‌های استرآباد راپرت داده شد که سپهدار لجاجت با استرآبادی‌ها، حکومت و رئیس مالیه را با محمودخان از طرف خود فرستاده، یک صدمه عمده به استرآبادی وارد نماید که تماماً تسلیم شده، استرآباد را در جزو تنکابن محسوب داشته، به‌کلی در تصرف دولت روس داده باشد.

سرکرده‌ها با تجار در منزل امیر اکرم (محمدباقرخان یانه‌سری) انجمن نموده، عموماً معاهده سختی نمودند جداً با سپهدار در این باب مذاکره نمایند. تلگراف اول مقصود ایشان به نیامدن ضیاءالدوله و حکومت برای امیر اکرم خواهش نمودند. سپهدار در جواب تلگراف گفته بود ضیاءالدوله از راه رشت حرکت نموده. دولت این گونه حرف‌های مفت را قبول نمی‌کند. مجدداً عموم علمای شهر و تجار و کسبه تلگراف مفصلی به سپهدار و رئیس‌الوزرا نمودند ضیاءالدوله را نمی‌خواهیم. هرآینه دولت او را بفرستد به خود راه نمی‌دهیم و تلگراف مزبور را هم با قونسول روس مشورت کرده، به‌ظاهر قونسول روس با خیالات ایشان همراه است.

فقط می‌گویند محمدباقرخان امیر اکرم را به حکومت می‌خواهیم، هرآینه ضیاءالدوله را بفرستند برای نزاع و دفاع حاضر شده‌اند و معابر استرآباد را هم قراول گذارده، به اهالی لیوان و نوکنده قدغن کرده‌اند در بندر مواظبت نمایند، مشارالیه وارد نشود.

مجدداً سپهدار در جواب تلگراف استرآبادی‌ها مخبره کرده‌است استرآبادی پیراهن تن من است، چنانچه انقلابات ایران را شنیده‌اید راضی نشوید استرآباد هم دچار بعضی اشکالات و گرفتاری بشود.

اردوی همایونی بفرستند. تفنگ‌های یوش را نیز گرفته، اطلاع دهید.

محمدعلی میرزا سپاه را سه دسته کرد: دسته‌ای را زیر فرمان علی‌خان ارشدالدوله به سمت شاهرود فرستاد که تا ورامین پیش رفتند و از سپاهیان دولتی شکست خوردند و ارشدالدوله تیرباران شد. دسته‌ای از راه کناره دریا رفتند و سرداران آن، میرزا محمدخان امیر مکرّم لاریجانی و عسکرخان عظام‌الملک بودند که به دست علی‌خان دیوسالار، مشهور به سالار فاتح شکست خوردند (مقصودلو، ۱۳۶۲: ۳۷۹؛ مهجوری، ۱۳۴۵: ۲۷۲/۲).

اردوی میانی که خود محمدعلی میرزا در آن شرکت داشت، از راه مازندران به سمت سوادکوه رفت. به‌جز محمدباقرخان سالار اکرم یانه‌سری، از جمله صاحب منصبانی که در این اردو حضور داشتند می‌توان از امیر مؤید سوادکوهی، مرادخان سوادکوهی، حبیب‌الله‌خان اشجع‌الملک سورتیچی، حبیب‌الله‌خان سالار اعظم دو مهری و چند تن دیگر نام برد. این اردو نیز با اردوی دولتی سردار محیی (معزالسلطان) برخورد کرد و شکست خورد.

محمدباقرخان سالار اکرم و برخی از سرداران، خود را تابع حوادث قرار داده بودند؛ با قدرت‌یابی شاه مخلوع از او حمایت می‌کردند و با پدیداری ضعف و شکست او، خود را کنار می‌کشیدند.

با فرار محمدعلی میرزا، محمدباقرخان سالار اکرم، نایب‌الحکومه ولایت استرآباد شد (مقصودلو، ۱۳۶۲: ۳۰۶/۱ و ۳۱۷) و در سال ۱۳۳۴ بار دیگر نایب‌الحکومه گردید (همان: ۴۷۹). تا اینکه در جمادی‌الاول ۱۳۳۴ حاکم استرآباد شد و تا محرم ۱۳۳۶ ق در این سمت باقی ماند. حاکم شدن وی در این زمان به دلیل حمایت‌های جدی استرآبادی‌ها از او بوده‌است. تحریکات و تحرکات خود وی را نیز نباید از نظر

مظهر مکارم کامله مشمول عنایات مخصوصه ساخته، از تشویق و تلافی خدمتگزاران صدیق دولتخواه فروگذار ننماید. علی‌هذا در این موقع که مراتب دولت‌خواهی و مراسم خدمتگزاری جناب جلالت‌مآب اجل اکرم، محمدباقرخان امیر اکرم، حکمران استرآباد، که امورات حوزه حکومتی خود را در تحت نظم و ترتیب صحیح دانسته، معروض حضور ساطع‌النور ملوکانه گشته، به تصویب جناب مستطاب اجل اکرم امجدافخم فدوی دولت‌خواه سپهدار اعظم وزیر داخله، مشارالیه را به لقب نبیل سرداررفیع که از جمله القاب و امتیازات عظیمه سلطنتی است ملقب و بین همگان قرین عز افتخار و عین اعتبار فرمودیم تا این موهبت شاهانه را به‌خوبی قدر دانسته و وسیله سعادت و نیک‌نامی خود قرار دهد و بداند که مزید نعمت در تقدیم خدمت و تکمیل سعادت در اكمال ارادت است.

فی یازدهم شهر صفر الخیر سنه ۱۳۳۵
[حاشیه:] در داخل متن امضای ناخوانا دیده می‌شود (بهرینی، اسناد خانوادگی).

به نظرمی‌رسد مقدمات سقوط حکومت سرداررفیع در اواخر سال ۱۳۳۵ فراهم شده بود. بسته شدن دفاتر گمرک «خواجه نفس» و «گمیشان» بهانه‌ای شد که وزارت داخله ایرادات را متوجه او کند. بااینکه وی نوشته بود رئیس گمرک بندر گز این دفاتر را بسته است، وزارت داخله در نوزدهم شوال ۱۳۳۵ ق به او نوشت که پس از درگیری ترکمان‌ها، مأمورین گمرک بندر گز تصمیم به دایر کردن دفاتر گمرکی مزبور داشتند اما روس‌ها ممانعت کردند و شما (سرداررفیع) در این مدت با اطلاعاتی که داشته‌اید این مسئله را

۵. مهوری چهارگوشه و بزرگ با سجع:

«خواست تا یزدان شود آباد ملک از عدل و داد

خاتم شاهی به سلطان احمد قاجار داد»، و در کلاهک بالای آن: «الملک‌الله تعالی».

ایضاً تلگراف سختی در جواب سپهدار مخابره نمودند چنان‌که استرآبادی پیراهن تن شما می‌باشند شما هم نباید راضی به اذیت استرآبادی بشوید و عرایض حقه ما را نپذیرید و حال خودتان باعث انقلاب و خرابی استرآبادی می‌باشید. باز هم عرض می‌کنیم امیر اکرم (محمدباقرخان) را به حکومت می‌خواهیم و غیر ایشان کسی را به خود راه نخواهیم داد. تا چه اقتضا کند (همان: ۴۸۱/۱).

در گزارشی دیگر آمده است: استرآبادی‌ها تلگرافی به دولت زدند مبنی بر اینکه حق و حقوق حکومت استرآباد ماهی هزار و ششصد تومان است. هزار تومان را به دولت می‌دهیم و تمام مخارج و زحمات سرحدی را متعهد می‌شویم و شما حکومت را به محمدباقرخان امیر اکرم واگذار کنید (همان: ۴۸۲/۱).

مجموعه این اقدامات سبب گردید وزارت داخله، حکومت استرآباد را طی حکمی به محمدباقرخان امیر اکرم واگذارد (همان: ۴۸۳/۱). در این دوره از حکومت او، مردم کردمحلّه (کردکوی) علیه داماد حاکم استرآباد، یعنی حیدرقلی خان مسعود سلطان، به علت تعدی‌هایش شورش کردند (همان: ۵۳۶/۲).

در پانزدهم محرم ۱۳۳۵ وزارت داخله از احمد شاه خواست تا شایستگی‌های محمدباقرخان را ارج نهند و او را به لقب سردار اکرم ملقب کنند (مؤسسه مطالعات: ۵۳-۲۷۴۱). این درخواست در همان محرم پذیرفته شد (همان: ۵۵-۲۷۴۱) و سرانجام به پیشنهاد وزارت داخله، ازسوی احمدشاه آخرین لقب به او داده شد که عین آن در این جا آورده می‌شود:

مُهر احمد شاه^۵

چون قدرشناسی و حق‌پروری دولت قوی شوکت ابدایت اقتضا دارد که لیاقت و استعداد اشخاص خدمتگزار را در تحت نظر توجه خود قرار داده و هرکس را به اندازه مراتب و شایستگی و استحقاق

سردار رفیع هنگامی که از استرآباد به شاهرود رفت، خبر یافت مأمورین دولت املاک او را توقیف کرده، مزاحم کسان وی شده‌اند (مؤسسه مطالعات: ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۰۲-۱۹۴۵). و به دنبال اعتراضی که به رئیس‌الوزراء کرد، رئیس‌الوزراء طی نامه‌ای به حاکم ساری، دستور اخراج مأموران را از املاک او داده‌است (همان: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳-۱۹۴۵).

او در این مدت با دوست و خویشاوند خود، لطفعلی‌خان سردار جلیل^۶، مکاتباتی می‌کند تا هر دو در جریان ماجراها قرار گیرند. در یکی از نامه‌ها به او می‌گوید: دولت، ابتدا از خان‌های تنکابن، لاهیجان، سوادکوه و فیروزکوه شروع کند تا به ما برسد... و توصیه می‌کند: «... این کار را سست نگیرید که اسباب پشیمانی برای همه خواهد بود» (همان: ۵، ۶، ۷، ۸-۱۹۴۵).

با آن که سردار مبالغی از مالیات‌های معوقه خود را بازپس داده بود، همچنان بین او و مأموران اختلاف بود و در این زمینه نامه‌ها به رئیس‌الوزراء نوشته شد تا این که به تهران می‌رود و اگرچه ملاقات‌هایی با رئیس‌الوزراء داشت، به نظر می‌رسد مدتی حدود بیش از یک سال در تهران در حبس یا تحت نظر بوده‌است. مسئله دیگری که دولت به انجام آن اصرار داشت خلع سلاح سرداران و متنفذان محلی بود که از جمله آنها سردار رفیع بوده‌است.

از گزارش‌ها برمی‌آید که سردار رفیع چهارصد قبضه سلاح در اختیار داشته‌است (مقصودلو، ۱۳۶۲: ۵۷۸/۲) و رئیس قشون استرآباد، لواء‌الدوله، به دستور وزارت جنگ خواستار آنان بود. کتک‌کاری یک سرباز جلوی خانه سردار رفیع، بهانه به دست دولت داد و خبر از اعزام پانصد ژاندارم رسید (همان: ۵۷۹).

۶. او دختر سردار جلیل را برای همسری پسر خود، لطفعلی‌خان سالار اکرم گرفته بود.

مکتوم و به‌هیچ‌وجه به وزارت متبوعه خود اطلاع نداده‌اید با دادن راپرت‌های خالی از صحت، نسبت غفلت و قصور به مأمورین گمرک داده‌اید (بیات، ۱۳۶۹: ۲۵۱). این مسائل و ناامنی بیش از حد منطقه، تعدی‌های سربازان روسی و شاید کم‌توجهی به مسائل و مشکلات مردم و رفع ناامنی و دسایس متنفذان دیگر، از جمله دلایل سقوط وی در این دوره بوده‌است.

جالب توجه است که وی بلافاصله در محرم ۱۳۳۶ به حکومت شاهرود رسید و پس از آن تا پایان عمر هیچ‌گاه به حکومت نرسید، اما همچنان به‌عنوان رجل سیاسی منطقه در کشمکش‌های سیاسی حضور داشت و در کار حاکمان بعدی، از جمله حاج فخرالملک کردستانی و عبدالحمیدخان، سردار مقتدر کاشانی، کارشکنی می‌کرد (مقصودلو، ۱۳۶۲: ۵۶۳/۲، ۵۶۴، ۵۷۵، ۶۱۷، ۶۲۳).

از اسنادی که از او یافت شده‌است مسئله درخواست انضمام ایالت خراسان به استرآباد دیده می‌شود که البته حکمرانی آن هم به دست او (سردار) باشد (مؤسسه مطالعات: ۲۶ و ۲۷-۱۹۴۵). این پیشنهاد پذیرفته نشد. با این وصف، دولت از او و متنفذان محلی دیگر در مواقع مختلف بهره می‌گرفت. با روی کار آمدن میرزا حسن خان وثوق‌الدوله در پست ریاست‌الوزاری در سال ۱۳۳۶ ق روزگار متنفذان و سرکردگان محلی به سر آمد.

او که مأمور تشکیل دولتی قدرتمند و متمرکز در ایران بود، مجال عرض اندام را از قدرتمندان محلی گرفت. بسیاری از املاک و سلاح‌های افواج سردمداران با پیگیری‌های مجدانه دست‌نشانندگان دولت و از جمله حاکم مازندران، حسن‌خان ظهیرالملک، مصادره شد که در این خصوص اسناد بسیاری هم از این سردار (محمدباقرخان سردار رفیع) و هم از خان‌ها و مالکان دیگر موجود است.

نتیجه

با بررسی زمینه‌های تاریخی و علل و عوامل نضج و گسترش اقتدار خاندان سردار رفیع چنین مستفاد می‌شود که قاجارها با این خاندان نیز، به‌سان سایر خاندان‌های حکومتگر زمین‌دار محلی، نوعی رابطه انتفاعی دوجانبه برقرار نموده بودند. شرکت در نبردهای آقامحمدخان علیه رقبایش از جمله خاندان زند و حضور در سرکوب حرکت اعتراضی بایبه در مازندران، دو مورد از همکاری‌های این خاندان با قاجارها، قبل از دوران مشروطه بوده‌است.

پیدایی مشروطیت تأثیرات ژرفی بر محمدباقرخان سردار رفیع بر جای نهاد، زیرا وی نیک دریافته بود که گسترش اندیشه مشروطه‌خواهی در منطقه، جایگاه و امتیازات ویژه وی و سایر خوانین زمین‌دار را با مشکل مواجه خواهد ساخت؛ از این‌رو، از ابتدای به سلطنت رسیدن محمدعلی‌شاه، جزو نیروهای وفادار گردید اخذ لقب سالار اکرم در سال ۱۳۲۴ ق، خود دلیلی بر این مدعاست.

انتصاب وی به حکومت شهرهای شاهرود و بسطام، بعد از به توپ بستن مجلس، مبین خدمات عدیده وی به سردمداران استبداد در تهران بود. حضور او در لشکرکشی محمدعلی میرزا در رجب ۱۳۲۹ ق عرصه دیگری از وفاداری وی به شاه مخلوع و نظام کهن است. اگرچه به نظر می‌رسد بعد از شکست محمدعلی میرزا، سردار رفیع و سایر خوانین منطقه در حرکتی به‌ظاهر فرصت‌طلبانه با رژیم جدید همراهی نمودند، علی‌رغم شرکت در لشکرکشی

به نظر می‌رسد سرکردگان محلی نمی‌خواستند خود را به یکباره خلع سلاح کنند و هرکدام از آنها شماری از سلاح‌های خود را پنهان کرده بودند.

به نقل از ظهیرالملک، حاکم مازندران، در انبارهای کاه، منازل بعضی رعایا، سقف خانه‌ها، جنگل‌ها و کنار رودخانه‌ها و غارها، سلاح‌های بسیاری کشف شد (مؤسسه مطالعات: ۷۹، ۸۰-۱۹۴۵).

ظهیرالملک در نامه‌ای به رئیس‌الوزرا، وثوق‌الدوله، اذعان داشت: «از جمله سرکردگانی که قویاً می‌توان گفت بیشتر اسلحه خود را نداده‌اند آقای سردار رفیع و مسعودالملک هستند. با همه تأکیدات و سفارشات که در مرکز، حضوراً برای سردار رفیع فرموده‌اند هنوز ده یک اسلحه خود را تسلیم مأمورین نکرده و تمام را به دفع‌الوقت و اظهار اطاعت فقط به زبان گذرانده‌است» (همان).

ظهیرالملک معتقد بود او علاوه بر چهارصد و پنجاه قبضه تفنگ دولتی، متجاوز از پانصد قبضه تفنگ شخصی دارد (همان). با این همه، توصیه دولت به مأموران ژاندارمری و حکومتی، یادآوری سلوکی است که تولید نگرانی و زحمت برای سرداران و مالکان نشود (همان: ۸۷-۱۹۴۵).

سردار رفیع به جهت نفوذش در منطقه، در اختلاف اسماعیل‌خان امیرمؤید سوادکوهی با رضاخان سردار سپه، واسطه صلح شد. گفته‌اند از سوی وزارت جنگ به امیر مؤید اطمینان خاطر داده شد؛ زیرا دسترسی به او که مورد حمایت برخی ترکمان‌ها بود به‌آسانی ممکن نبود، ناگزیر از سردار رفیع خواسته شد که وساطت صلح بین آن دو کند (مقصودلو، ۱۳۶۲: ۸۳۷/۲).

سردار رفیع، پس از سال‌ها حکومت و حضور در کشاکش سیاسی در منطقه، سرانجام در سال ۱۳۰۹ خورشیدی فوت کرد و در امام‌زاده محمد «خوش‌انگور»^۷ در هزارجریب دفن شد.

۷. منطقه و کوهی بین «یانه‌سر» و «سرخ‌گروه»، ارتفاع آن ۲۵۰۰ متر، در قسمت شرقی آن «چمن‌ساور» است. در دامنه شمالی آن که دارای شیب تند است و به سمت یانه‌سر می‌رود چشمه‌ای دیده می‌شود به نام چشمه خوش‌انگور که آب بسیار گوارا دارد (بابا عسکری، ۱۳۵۰: ص ۱۴؛ ریاحی، ۱۳۷۹: ص ۳۷).

مشروطه از افکار و اقدامات مترقیانه و گرایش به محافظه‌کاری و حتی اتخاذ شیوه‌های ارتجاعی، خوانین مرتجع، دیگر دلیلی برای مخالفت با رژیم مشروطه نمی‌دیدند؛ از این‌رو، مناسبات خود را با این رژیم به‌ظاهر مشروطه مستحکم نمودند.

فرتسکیو، ل.س. (۱۳۷۹)، *رجال تهران و برخی ولایات شمال غرب ایران*، ترجمه محمدعلی کاظم‌بیگی، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی، تهران؛
قائمی، جمشید و دیگران (۱۳۸۱)، *فرهنگ واژگان تبری*، زیر نظر جهانگیر نصری اشرفی، ج ۳، احیاء کتاب، تهران؛
قائمی، کریم و جمشید قائمی (۱۳۷۸)، *سورم سرا (نگاهی به بالا جاده کردکوی، فکرت، تهران)*؛
قلعه‌بندی، حسن (۱۳۴۷)، *تاریخ و جغرافیای شهرستان بهشهر*، [بی‌تا]، [بیجا]؛

کشاوری، علی اصغر (۱۳۵۲)، *صد دروازه: مختصری از تاریخ و جغرافیای دامغان*، بهمن، تهران؛
معطوفی، اسدالله (۱۳۷۴)، *استرآباد و گرگان در بستر تاریخ*، درخشش، مشهد؛

مقصودلو، حسینقلی خان (وکیل‌الدوله) (۱۳۶۲)، *مخابرات استرآباد*، به کوشش ایرج افشار و محمدرسول دریاگشت، ج ۲، تاریخ ایران، تهران؛
مهجوری، اسماعیل (۱۳۴۵)، *تاریخ مازندران*، ج ۲، اثر، ساری؛

مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر: سند ۱۰۰-۱۹۴۵، سند ۱۰۱-۱۹۴۵، سند ۱۰۲-۱۹۴۵، سند ۱۰۳-۱۹۴۵، سند ۲۶-۱۹۴۵، سند ۲۷-۱۹۴۵، سند ۵-۱۹۴۵، سند ۵۳-۲۷۴۱، سند ۵۵-۲۷۴۱، سند ۶-۱۹۴۵، سند ۷-۱۹۴۵، سند ۷۹-۱۹۴۵، سند ۸۰-۱۹۴۵، سند ۸-۱۹۴۵، سند ۸۷-۱۹۴۵، سند ۹۳-۱۹۴۵، سند ۹۴-۱۹۴۵، سند ۹۵-۱۹۴۵، سند ۹۶-۱۹۴۵؛

میرزا ابراهیم (۱۳۵۵)، *سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان و ...*، به کوشش مسعود گلزاری، بنیاد فرهنگ ایران، تهران؛
وقایع/تغایه (۱۲۷۳ ق)، *سوم ذی‌القعدة*، ش ۳۳۴؛
_____ (۱۲۷۴ ق)، *رجب*، ش ۳۷۱؛

هدایت، رضاقلی خان (۱۳۳۹)، *روضه الصفای ناصری*، ج ۹، [بی‌تا]، قم. ■

محمدعلی میرزا، در سال‌های ۱۳۳۰ و ۱۳۳۴ ق، به نیابت حکومت استرآباد و هم در سال ۱۳۳۴ ق به حکومت استرآباد منصوب شد.

البته این تغییر موضع را باید تغییر ماهیت در رژیم مشروطه جستجو کرد؛ زیرا با تهی شدن رژیم

منابع

اعضادالسلطنه، علی‌قلی خان (۱۳۴۱)، *فتنه باب*، توضیحات و تعلیقات عبدالحسین نوایی، بابک، تهران؛
اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان (۱۳۶۳)، *المآثر و الآثار*، به کوشش ایرج افشار، ج ۱، اساطیر، تهران؛
_____ (۱۳۶۷)، *تاریخ منتظم ناصری*، به تصحیح محمداسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران؛
باباعسکری، علی (۱۳۵۰)، *بهشهر (شرف‌البلاد)*، شورای جشن‌های شاهنشاهی، بهشهر؛

بشیری، احمد (۱۳۶۹)، *کتاب آبی*، ج ۵، نشر نو، تهران؛
بهرینی، صفر: *اسناد خانوادگی*؛
بیات، کاوه (۱۳۶۹)، *ایران و جنگ جهانی اول: اسناد وزارت داخله*، سازمان اسناد ملی ایران، تهران؛

ذبیحی، مسیح‌الله (۱۳۵۰)، *گرگان‌زمین*، جشن‌های دوهزاروپانصدساله، گرگان؛
ذبیحی، مسیح‌الله و منوچهر ستوده (۱۳۵۴)، *از آستارا تا استرآباد*، ج ۷، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران؛

رایینو، ه. ل. (۱۳۶۵)، *مازندران استرآباد*، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، علمی و فرهنگی، تهران؛

ریاحی، علی اصغر (۱۳۷۹)، *سیمای جغرافیای هزارجریب بهشهر*، آیدگان، تهران؛
سپهر، محمدتقی خان (لسان‌الملک) (۱۳۷۷)، *ناسخ التواریخ*، (از آغاز تا پایان سلطنت فتحعلی‌شاه)، به اهتمام جمشید کیان‌فر، اساطیر، تهران؛
ستوده، منوچهر (۱۳۷۸)، *از آستارا تا استرآباد*، ج ۸، انجمن مفاخر و آثار فرهنگی، تهران؛

شهریاری، سیف‌الله خان: *اسناد خانوادگی*؛
طاهریا، محمدعلی (۱۳۴۷)، *دامغان شش هزارساله*، شورای جشن شاهنشاهی شهرستان دامغان، دامغان؛